

بامویه های

طیبه رضوانی

کمیّل

زیر باران...

وقتی که در

هوای مه آلود نفس دل

بهانه باران گرفت. ابرهای رمضان

گفتند زمزمه های تو در سحر شنیدن روح بارانی

است که بر کویر می بارد و نوای «رَبَّنَا» آه! همان آوازی است که

استواری کوه را دگرگون می کند، خواب مرداب را برهم می زند و

تصویر نورانی عشق را برای دل به تصویر می کشد. و این دیدار از

وادی دگرگونی به نشانی ابرهای رحمت مرا آورد زیر باران «یا رب».

گفتند تو همان مهربان هستی که مهربانیات بر تمام هستی

سایه گسترده است و من زیر سایه مهرت رحل اقامت افکندم تا

نگاهم کنی که مبادا از صراط المستقیم تو منحرف شوم و به درّه گناه

سقوط کنم. و نشان مهر تو برای من همین بس که نه رهایم کردی

و نه لحظه ای مرا به خود وا گذاشتی. حال ای مهربان بگو جز تو

کسی را دارم که فریادش کنم «الهی و ربی من لی غیرک»

این زمزمه در دل بارانی من رعد امید و برق توکل می زند و

صدای آن، خیال هرچه غیر تو را برهم می زند. پس ای امید نا

امیدی من جز تو چه کسی را دارم که بر او توکل کنم. بگذار تنها تو را

بخوانم و آنچه را خواهانم فقط از تو بخواهم و تو آیا آرزوهایم را

پاسخ می دهی؟ و در کارم نظر می افکنی؟ که من آرزو دارم حال

خوشی را که به واسطه نفسم، غارت شد باز گردانی و مرا حال کسی

دهی که به بارگاه عزت تو ره یافته است.

«الهی و ربی من لی غیرک» رب مهربان من! کار من به

بن بست شکست، خورده است و نظر تو می دانم عالمی را دگرگون

می کند، به آن کسی که غیر از تو کسی ندارد گوشه چشمی نظر

می افکنی تا در امری که برایش مقرر کردی راه رسیدن به تو را

بیابد.

مولای من! تو حکمی بر من مقرر کردی و من در آن حکم آنچه

خواهش نفسم گفت، کردم. حتی مراقب نبودم که حیلۀ آن به دام

شیطان گرفتارم کند. و سوسه ام کرد فریبش خوردم فرییم داد و مرا تا

سرزمین شوم گناه آورد. پس من احکامت را ندیدم و از مرز حدودی

که قرار داده بودی گذشتم. حتی قضا و قدر هم مرا راهی نشان نداد

که به سمت بلد نروم. رفتم، ماندم، گرفتار شدم، غفلت به بندم کشید

اما باز در آن وقت

گرفتاری هم می دانستم باید تو را

بخوانم که ستایش تو راه رهایی دل های دربند

است. پس به سویت آمدم پس از آن تقصیری که کردم. اما

این بار عذر خواهم و پشیمان، غمگین و دلشکسته، ای صاحب

دل های شکسته! می گویند آواز دل های شکسته خوش تر است.

اینک من آن «منکسری که به سمت تو آمده با دست های پرنیازی

که گذشت طلب می کند، با نگاه شرمنده ای که آمرزش می خواهد، با

کوله بار بسته ای از عشق که گریزان از هر جا پناه تو را می خواهد.

الهی من به آنچه کرده ام معترضم و حتی می دانم گناهانم

نشانی بر من گذاشته اند که جایی پناهم نمی دهند و قسم به لطف تو

که بی پناهان را تنها بارگاه عفو و رحمت توست که پناه می دهد.

پس ای مهربان، اینک بنده ای را بنگر که زیر باران تو به تمام

دلش شسته گشته است و با دلی نمناک و با کوله باری پر از شکسته

دلی هر کجا رفته است، درب هر کس را زده است پاسخش نداده اند

فقط توانسته است به نشانی فطرت بارگاه رحمت تو را بیابد. پس به

وسیله سوز دل در می زند و با آه اشک، صاحبخانه را می جوید،

در می گشایی؟

وقتی تو در بگشایی من فقط می گویم، خیس باران توبه ام، از

سرمای دگرگونی می لرزم، هر کجا رفتم در به رویم نگشودند، پناهم

ندادند. گرمای مهر تو را می خواهم در حالی که عذرخواه و پریشانم.

ای صاحب رحمت! عذر تقصیرات مرا بپذیر، به سختی حالم

ترحم کن و بند اندوه از دلم بگشا که من در این سرمای غفلت چیزی

ندارم جز زبان عذرخواهی که می گوید:

«اللهم فاقبل عذری و ارحم شدة ضرری و فکنی من شد و ثاقی»

